

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سوم، دوره جدید، شماره ۳۱، پیاپی ۱۱۶، بهار و تابستان ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۲۶۵-۲۴۱

تحلیل و تبیین گفتمان خویشکاری در متون تاریخ نگاری و ادبی نیمه اول قرن هفتم هجری (مطالعه موردی؛ جهان گشای جوینی، بوستان و گلستان سعدی)^۱

محمودرضا کوه کن^۲، مسعود صفری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۰۵

چکیده

از ویژگی های نظام ملک داری ایرانی، باورمندی به نظم و سامان مندی امور اجتماع براساس قانون «اشه» و نظام «خویشکاری» است. این امر در همه ادوار تاریخ ایران الگوی کارآمدی برای سیاست ورزان و حکومتگران به شمار می رفت، اما در مواقعی و بنا به دلایلی چون هجوم اقوام انیرانی به ایران، این ساختار با چالش جدی مواجه می شد. در چنین شرایطی نخبگان ایرانی سعی در بازآفرینی و آموزش الگوی ازدست رفته به فرمانروایان جدید را داشته اند. با تهاجم مغولان در آغاز سده هفتم هجری نیز بسیاری از ساختارها و انتظام امور اداری سیاسی از بین رفت. در این پژوهش با شیوه توصیفی تحلیلی و به استناد منابع کتابخانه ای تلاش می شود تا به این پرسش پاسخ داده شود که در چنین برهه زمانی توجه به اصل خویشکاری به منظور احیای انتظام امور جامعه در اندیشه و آثار عظاملک جوینی و سعدی شیرازی چه جایگاهی داشته است. یافته های تحقیق حاضر نشان می دهد که دغدغه اصلی جوینی و سعدی در این مرحله از تاریخ ایران پیدایی بی نظمی و ازهم گسیختگی ساختارهای موجود جامعه است که بخش چشمگیری از آن در نتیجه ناآگاهی و بی توجهی حکام و کارگزاران مغول به نظام خویشکاری به وجود آمده است؛ لذا ایشان تلاش کرده اند تا با خلق آثار تاریخی و ادبی، ضمن ارائه توصیه ها و اندرزها به حاکمان و نیز معرفی الگوهای موفق فرمانروایی، به نوعی درصدد اصلاح نابسامانی ها برآیند.

کلیدواژه ها: خویشکاری، مغولان، متون تاریخی و ادبی، جوینی، سعدی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.47143.1727

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول). mrkoohkan@pnu.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ، واحد آباء، دانشگاه آزاد اسلامی، آباء، ایران. msafari@iaubadeh.ac.ir

مقدمه

مفهوم خویشکاری در اندیشه ایران شهری بر رعایت نظم و سامان‌یابی همه امور اجتماع دلالت دارد. براساس این باور، هرچیز و هرکس بایستی در جایگاه شایسته و بایسته خویش قرار گیرد و به وظایف از پیش تعیین‌شده‌اش بپردازد. تنها در چنین شرایطی می‌توان انتظار داشت که جامعه از انتظام لازم برخوردار باشد. درحالی‌که این نظام فکری بارها و از جمله به‌دنبال یورش اقوام غیرایرانی دستخوش نابودی و اضمحلال قرار گرفت و در نتیجه انتظام امور از میان رفت، ولی هربار به سعی و کوشش نخبگان علمی و سیاسی بازیابی شد و حاکمان را ترغیب به پذیرش آن کردند.

مغولان در اوایل قرن هفتم هجری یورش خود را به قلمرو خوارزمشاه آغاز کردند. حملات اولیه ایشان که با ویرانی و کشتارهای وسیع همراه بود، منجر به نابودی ساختارهای موجود در جامعه شد. به نظر می‌رسد که اندیشمندان این عصر تلاش کردند تا مغولان را با ذهنیت و اندیشه ایرانی نزدیک کنند و این امر ابتدا در حوزه نظر و گفتمان آغاز شد (حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۶۶-۴۷)؛ لذا هدف این پژوهش فهم این نکته است که در این مقطع تاریخی، نخبگانی نظیر جوینی و سعدی در آگاه‌سازی خوانین و امرای مغول نسبت به وظایفشان و ارائه طریق برای برون‌رفت از شرایط پیش‌آمده، چه نقشی داشتند. در این پژوهش تلاش می‌شود تا به این پرسش پاسخ داده شود که جوینی و سعدی اضمحلال جامعه ایران پس از یورش اولیه مغولان را ناشی از چه عواملی می‌دانسته‌اند و چه راه برون‌رفتی از آن شرایط را ارائه کرده‌اند. همین مسئله واکاوی در آثار و اندیشه‌های ایشان را ضروری می‌نماید. به نظر می‌رسد که آن‌ها به‌خوبی می‌دانستند که تنها راه بازگرداندن انتظام به امور سیاسی‌اداری و به‌طور کلی جامعه، احیای سنت‌های سیاسی ایران شهری و مشخصاً نظام خویشکاری است. در واقع جوینی و سعدی، خود نیز با به تصویر کشیدن الگوی سیاست‌ورزی در ایران و جایگاه حاکم و کارگزارانش در قالب توصیه‌ها و اندرزها به کارویژه خود عمل می‌کردند. جوینی با اشتغال در ساختار سیاسی و اداری مغولان و پذیرش مسئولیت‌های مهمی نظیر دبیری، سفارت و حکومت بغداد، تلاش کرد تا با اعمال الگوی ایرانی در دستگاه دیوان‌سالاری مغولان و نوشتن تاریخ جهان‌گشا، ایشان را با آداب و رموز کشورداری ایرانیان آشنا نماید. سعدی نیز که در جریان سفرهای متعدد به اطراف و اکناف، با خوی و خصلت‌های مغولان و اتابکان سلغری فارس آشنایی یافته بود با نوشتن کتاب‌های گلستان و بوستان، ایشان را پند و اندرز می‌داد و به رعایت اصول ملک‌داری و نظام خویشکاری ترغیب می‌کرد.

پیشینه پژوهش

ایلغار مغولان به ایران‌زمین، زمینه تحقیقات داخلی و خارجی متعددی بوده است. دوسون، پطروشفسکی، اشیپولر، باسانی، بارتولد و دیگران هرکدام کتاب‌ها و مقالاتی را در ارتباط با ظهور مغولان و دوران کشورگشایی و فرمانروایی ایشان نگاشته‌اند. در بین محققان داخلی نیز آثار عباس اقبال آشتیانی و شیرین بیانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. علاوه‌براین، پژوهش‌هایی نیز هستند که هرکدام از زوایای مختلف به بررسی و تحلیل آثار ادبی، تاریخی و شخصیت‌های برجسته و اثرگذار این دوره پرداخته‌اند. از جمله مقاله «مصلحت عمومی در اندیشه خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی» نقش وی را در اصلاحات بنیادی برای برون‌رفت از بحران اجتماعی و اقتصادی عصر مغولان توضیح داده است.

مقاله «نمودهای برجسته هویت ایرانی در تاریخ جهان‌گشای جوینی» به عناصر هویتی بارز با تأکید بر تکنیک‌های بیانی و زبانی جوینی توجه کرده است. مقاله «اندیشه مشیت الهی در تاریخ‌نگاری اسلامی، مطالعه موردی تاریخ جهان‌گشای جوینی» به بررسی تأثیر مشیت الهی و تقدیرگرایی بر تاریخ‌نگاری جوینی بنابر مصالح سیاسی و حکومتی پرداخته است. در مقاله «تقدس‌بخشی جوینی به روایت هجوم مغولان از طریق تناظرسازی با روایات دینی» بر این مبحث تأکید شده که وی از آیات و احادیث به‌عنوان شیوه‌ای برای تقدس‌بخشیدن به اقدامات مغولان بهره برده است.

همچنین مقاله «کشورداری از دید سعدی» تلاش کرده است تا شیوه‌های حکمرانی و کشورداری را از نگاه سعدی به‌منظور ارائه الگوی مطلوب فرمانروایی توضیح دهد. مقاله «سعدی و سلغریان» به اوضاع سیاسی و اجتماعی فارس در روزگار فرمانروایی سلغریان و جایگاه سعدی در این دوران می‌پردازد. در مقاله «مسئولیت متقابل مردم و حکومت در گلستان و بوستان سعدی» وظایفی که حاکمان و مردم در جامعه نسبت به یکدیگر بر عهده دارند، بررسی شده است. در مقاله حاضر با رویکردی متفاوت نسبت به تحقیقات پیشین، بر نقش و کارکرد نظام خویشکاری مبتنی بر قانون اشته در اندیشه ایران‌شهری تمرکز شده که در پژوهش‌های دیگر مورد توجه قرار نگرفته است. در این پژوهش تلاش می‌شود تا راهکارهای اعاده نظم و سامان‌مندی جامعه ایرانی که در نتیجه تهاجم مغولان از میان رفته بود را از نگاه دو نخبه سیاسی و ادبی آن دوره بر مبنای نظام خویشکاری توضیح دهد. جوینی به‌عنوان یک سیاست‌مدار برجسته که در درون ساختار سیاسی مغولان فعالیت و همکاری دارد و سعدی به‌عنوان شاعر و ادیبی نام‌آور که در خارج از این چارچوب سیاسی و در فارس تحت حاکمیت اتابکان به سر می‌برد.

گرچه این دو شخصیت ازسویی به نوعی متعلق به دو گروه اجتماعی متفاوت‌اند، ولی ازسویی دیگر هم‌عصر هستند و آثارشان در یک فاصله زمانی بسیار نزدیک به هم (حدود سه سال) به رشته تحریر درآمده‌اند؛ لذا ازاین حیث مورد مقابله و مقایسه قرار گرفته‌اند.

مفهوم خویشکاری در اندیشه ایران‌شهری

در اندیشه مزدایی، آفرینش اورمزدی در نظم کامل است و بی‌نظمی و آشفتگی ضد آفرینش سامان‌مند اورمزدی است (رضایی‌راد، ۱۳۷۸: ۱۰۰). این نظم در پرتوی نیروی «اشه» (ارته) که وجود یک نظم مقدس کیهانی را بر کل هستی القا می‌کرد، تحقق می‌یافت و در تقابل با «دورج» که مظهر ویرانی و تباهی بود، قرار داشت. اشه بر نظم، راستی، دادگری، خویشکاری و پیروی از نظام مزدایی دلالت داشت؛ درحالی‌که دروج مظهر بی‌نظمی، آشوب، ویرانی و شورش بود. با آموزش‌های اهورامزدا، رهروان اشه به رستگاری و بهروزی می‌رسند و رنج و زیان دیرپای، برای فریفتگان دروج است (گاهان: هات ۳۰، ب ۱۱).

بنابر قانون اشه، هر فرد بایستی به خویشکاری مشخص شده‌اش، بپردازد. خویشکاری، وظیفه‌ای است که هرکس به فراخور تربیت، استعداد فردی و قابلیت‌های اجتماعی‌اش بر عهده دارد و باید در راستای حسن انجام آن بکوشد؛ ازاین‌رو، بر هر شخص واجب است که درباره انجام‌وظیفه خود مسئولانه رفتار کند (دینکرت پنجم: کرده ۱۲۲). ثعالبی پس از اشاره به رده‌بندی مردم توسط جمشید، می‌نویسد: «آن‌گاه فرمان داد که هر رده‌ای به کار بایسته خویش پردازد و از مرز و اندازه خود درنگذرد» (ثعالبی، ۱۳۷۲: ۴۵-۴۴). درواقع این ساختار به افراد امکان می‌داد تا شایستگی‌ها و توانمندی‌های خود را با بیشترین سودرسانی به‌کار گیرند. در چهارچوبه این بینش، برعهده‌گرفتن چند کار موجب ضایع شدن آن‌ها می‌شود. «کسی که کاری را نداند و به انجام آن دست زند، ممکن است که آن کار تباه شود یا ناکرده برجای ماند» (مینوی‌خرد، ۱۳۵۴: ۴۹)؛ لذا پرداختن به کار غیرتخصصی موجب رواج همه‌کارگی، دروغ و تباهی می‌شود و پادافراه به‌همراه خواهد داشت.

خویشکاری با «فره» (خورنه، خوره، فر) که یکی از مهم‌ترین ارکان اندیشه سیاسی ایران‌شهری است، پیوند تنگاتنگی دارد؛ به‌گونه‌ای که هرکس وظیفه خود را انجام دهد صاحب فره می‌گردد. نیولی می‌گوید: فره نیرویی معنوی است که قبل از خلق «بدن» یا «شخص» وجود دارد و هر موجود یا گروهی از موجودات را به‌سوی انجام وظایفشان هدایت می‌کند (نیولی ۱۳۹۱: ۱۰۷). بیلی نیز به کارکرد عملی فره و رابطه میان فره و خویشکاری پرداخته و معتقد است که معنی این واژه «سعادت»، «هستی نیک»، یا «رفاه» بوده است

(Bailey, 1948: 36). در بندهش آمده است: «فرّه در تن آفریده شد، تا خویشکاری بیافریند و تن به خویشکاری آفریده شد» (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۸۱). در کتاب مینوی‌خرد، خویشکاری طبقات تشریح شده و بر رعایت آن تأکید گردیده است (مینوی‌خرد، ۱۳۵۴: ۴۸). دینکرت نیز بر خویشکاری پادشاهان با عبارت: «شهریاران، بیش از هر چیز با ساماندهی، (رواج) نظم و ترتیب و روش درست شهریاری بر کیهان» تأکید می‌کند (دینکرت‌سوم: کرده‌۵۴). بنابر متون مختلف انواع فرّه از جمله فرّه ایرانی، فرّه کیانی، فرّه دینی و غیره را می‌توان بازشناخت و به تعبیری همه آفرینش‌های اهورایی از فرّه بهره‌مندند (بیش ۱۸ و ۱۹). فرّه کیانی متعلق به پادشاهان است که آن‌ها را از شوکت، هیبت و اقتدار در حاکمیت سیاسی برخوردار می‌کرد. فرمانروایی بر مبنای اشته و عمل به خویشکاری موجب پایداری و تقویت فرّه کیانی و رستگاری پادشاه می‌گردید؛ در غیراین صورت فرّه از او گسسته، مشروعیت خویش را از دست داده و نابود می‌گردید. چنانچه مشخص است، فرّه، خویشکاری و اشته با هم در پیوند هستند و لازم و ملزوم یکدیگر محسوب می‌شوند (مجتبایی، ۱۳۹۹: ۱۱۵).

اشه مصدر داد است و از طریق دادگری، نظم و قانون الهی حکم‌فرما می‌شود؛ لذا مهم‌ترین کارویژه شهریار ایرانی به‌عنوان کارگزار اهورامزدا، دادورزی است. در گاهان آمده است: «اهوره، تنها دادگستر [در جهان] است» (هات ۲۹: ب ۴). به همین دلیل سیاهه کلی خطابه‌های پادشاهان پس از رسیدن به تاج‌وتخت در راستای دادگری و دادستانی است. خطابه هرمز پسر انوشیروان نمونه بارز آن است که بر خویشکاری شاه و گروه‌های مختلف مردم تأکید دارد (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۶-۱۰۵). این برداشت از دادگری با مفهوم ساختار طبقاتی و سلسله‌مراتب اجتماعی در پیوند بوده و خویشکاری پادشاه رعایت حدود طبقات و جلوگیری از تعرض ایشان به یکدیگر بود. اردشیر ساسانی بر حفظ سلسله‌مراتب اجتماعی به‌عنوان اصلی‌ترین جلوه دادگری تأکید می‌ورزد: «آنچه شهنشاه فرمود، از مشغول گردانیدن مردمان به کارهای خویش و بازداشتن از کارهای دیگران، قوام عالم و نظام کار عالمیان است» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۶۰). دادگری شهریار منجر به امنیت، رفاه، نعمت و آبادانی خواهد شد و بیدادگری، ویرانی و کاستی پدید می‌آورد.

زبیدادی شهریار جهان همه نیکویی‌ها شود در نهان (فردوسی، ۱۳۷۴: ۲/ ۴۱۹). یکی دیگر از خویشکاری‌های شهریار ایرانی ایجاد امنیت بود که در دو محیط درونی و بیرونی حاصل می‌شد. امنیت درونی با سرکوبی فتنه‌گران، ملحدان و یاغیان و نیز زدودن فقر از طریق توسعه کشاورزی، بازرگانی و ایجاد شبکه راه‌های ارتباطی به دست می‌آمد. حفاظت از مرزهای ایران‌شهر در برابر دشمنان و انیرانیان بعد بیرونی آن را در بر می‌گرفت. در کتاب سوم

دینکرت بر این جنبه از خویشکاری شه‌ریاران تأکید شده است: «برابر آموزه دین بهی، همان‌گونه که از خویشکاری‌های شه‌ریاران، بازداشتن انیران و دشمنان از (سلطه بر) تخت شاهی و پیشگیری از (تازش) دزدان و ستم‌کامگان از شه‌رهاست. به همان‌گونه نیز از خویشکاری‌های آنان، دور راندن و زدودن تهیدستی و تنگی و نیاز و ناخوشی و بیماری، تا آنجا که در گیهان (شدنی) است، از کسانی است که در گستره شه‌ریاری‌شان (می‌زییند)» (دینکرت‌سوم: کرده ۴۶).

با بررسی و مطالعه تاریخ ایران در سده‌های نخستین اسلامی متوجه می‌شویم که گرچه با ورود اعراب، وحدت سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی از میان رفت، ولی دستگاه فکری ایرانی به دلیل دیرینه‌گی و انسجام نظری تداوم یافته و در فرصت مناسب به بازتولید خود پرداخت. جواد طباطبایی می‌نویسد: «اندیشه ایران‌شهری، به‌طور عمده در شعر، ادب و عرفان ایرانی تجدید شد و همه عناصر وحدت‌بخش اندیشه ایران‌شهری به قلمرو شعر، ادب و عرفان انتقال پیدا کرد» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۲۰۵).

بازتاب گفتمان خویشکاری در متون تاریخی و ادبی پیش از دوره مغول

گفتمان خویشکاری توسط اندیشمندان ایرانی در متون مختلف دوره اسلامی بازتاب یافت. فردوسی عوامل نابودی دولت‌ها را سه چیز می‌داند:

سر تخت شاهان بیچد سه کار	نخستین ز بیدادگر شه‌ریار
دگر آن که بی‌سود را برکشد	ز مرد هنرمند سر درکشد
سوم آن که با گنج خویشی کند	بکوشد به دینار بیشی کند

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۱۱ / ۵)

بیدادگری شه‌ریار، بی‌توجهی به خویشکاری کارگزاران، مال‌اندوزی و طمع‌ورزی؛ سه شاخص عمده زوال حکومت‌ها دانسته شده‌اند. فردوسی در بیت دوم بر بی‌توجهی به متخصصان و کاردانان و برکشیدن نااهلان و سفله‌گان خرده می‌گیرد و آن را یکی از عوامل سقوط دولت‌ها برمی‌شمارد. نظام‌الملک نیز در *سیرالملوک (سیاست‌نامه)* بر حفظ سلسله‌مراتب اجتماعی و رعایت اهلیت و کفایت افراد در واگذاری مشاغل و پرهیز از همه‌کارگی تأکید می‌ورزد و از این که مردان شایسته و معتمد از کارها محروم گشته‌اند و کارها به دست نااهل افتاده است گلایه می‌کند (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۱۴). نظامی گنجوی نیز از نابسامانی‌ها و خرابی اوضاع زمانه که در نتیجه بی‌توجهی به خویشکاری و نپرداختن به کارویژه اشخاص حاصل شده است، می‌گوید:

خرابی درآمد به هر پیشه‌ای
که پیشه‌ور از پیشه بگریختست
بیابانیان پهلوانی کنند
کشاورز شغل سپه، ساز کرد
جهان را نماند عمارت بسی
چو از شغل خود بگذرد هرکسی
بتر زین کجا باشد اندیشه‌ای؟
به کار دگرکس درآویختست
ملک‌زادگان دشتبانی کنند
سپاهی، کشاورزی آغاز کرد
(نظامی، ۱۳۹۵: ۶۵۵)

بدین ترتیب مشخص می‌شود که اندیشه‌ورزان ایرانی همواره نسبت به مسئله خویشکاری، شایسته‌سالاری و انتظام امور جامعه حساسیت داشته و به طرق مختلف تلاش کرده‌اند تا این امر را به حکام و کارگزاران یادآور شوند.

پی‌آمدهای یورش مغولان به ایران

ایلغار مغول آن‌چنان ویرانگر بود که منابع تاریخی، ادبی و غیره به اتفاق از دهشتناکی آن یاد کرده و تأسف و تأثر خود را از این رویداد ابراز داشته‌اند. به استناد منابع، بهانه این بلای ویرانگر را طمع‌ورزی غایرخان حاکم شهر اترار و بی‌تدبیری سلطان محمد خوارزمشاه به دست چنگیزخان داد، ولی تاوان سنگین آن را ایران‌زمین و باشندگان آن پرداختند. در طبقات ناصری بر طمع‌ورزی و خیانت حاکم اترار نسبت به هدایای زر و نقره ارسالی چنگیزخان برای خوارزمشاه تأکید شده است (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۰۳/۲-۴۰). در این میان کشتار عظیمی از مردمان صورت گرفت و ویرانی‌های گسترده‌ای پدید آمد که به قول ابن‌اثیر: «شاید تا انقراض عالم و پایان جهان مردم همانند چنین حادثه و چنین قوم خونخواری را نبینند که نظیری جز یاجوج و ماجوج نداشتند» (ابن‌اثیر، ۲۵۳۵: ۲۶ / ۱۲۵).

خراسان و فرارود (ماوراءالنهر) بیشترین آسیب را متحمل شدند، به گونه‌ای که کلیه شهرها و قلعه‌ها ویران گشتند و بیشتر جمعیت شهری و روستایی کشته شده یا به بردگی رفتند. «تاران تا خراسان را تمام نرفتند جایی نرفتند» (نسوی، ۱۳۸۴: ۸۰). سیفی هروی در خصوص هرات آورده است: «به حکم ایلجیکدای... خلق را از جوان و پیر و کبیر و صغیر به قتل رسانید[ند] و تمامت بناها و سراهای شهر را فرو کوفتند» (سیفی، ۱۳۸۳: ۱۱۸).

جوینی که در خدمت مغولان بود، می‌نویسد: «هر کجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری که به خلاف پیش آمد او را با اهل و بطنه و خویش و بیگانه ناچیز کردند به حدی که هر کجا صد هزار خلق بود بی‌مبالغت صد کس نماند» (جوینی، ۱۳۸۲: ۱۷ / ۱) یا درباره ویرانی خراسان می‌گوید که «تولی» در دو سه ماه «اطراف و اکناف چون کف‌دستی

گردانید» (همان: ۱۱۹). باید گفت که برخی از پژوهشگران بر این باورند که نمی‌توان روایات و آمار و ارقام ارائه‌شده در نوشته‌های معاصران جنگ‌های مغول را بی‌کم‌وکاست پذیرفت، چراکه شواهدی از بازی‌های رتوریکال در این آثار دیده می‌شود (یوسفی و دیگران، ۱۴۰۱: ۳۴۲)، ولی در عین حال اذعان می‌کنند که کشتار مردم، ویرانی شهرها و روستاها، نابودی ساختارها اجتماعی و اقتصادی، فروریختن نظام‌های فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی از تبعات یورش مغولان بود (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۵۷).

کاهش جمعیت، نابودی نیروی کار متخصص، فروپاشی اقتصاد کشاورزی و تقلیل زمین‌های زیر کشت، غلبه نظامیان جنگجو، زوال زندگی شهری و روستایی از نتایج مستقیم تهاجم مغولان به ایران بود. بیابان‌گردان مغول با گسترش دامداری و کوچ‌نشینی و نیز به‌کارگیری روش‌های غلط اداری و سیاست‌های سخت‌گیرانه اخذ مالیات، فشار مضاعفی را بر مردمی که از تیغ آنان جان به در برده بودند، وارد کردند. این دوره تا اواخر قرن هفتم و شروع اصلاحات غازان‌خان تداوم یافت (پطروشفسکی، ۱۳۶۶: ۴۵۷/۵-۴۵۵).

در چنین شرایطی نیروهای کارآمد و متخصص یا کشته شده یا به اسارت درآمده و به نقاط دیگر کوچ داده شدند یا مجبور به فرار و ترک سرزمین خود گردیدند. نظام‌الملک که خود تجربه‌ای مشابه به هنگام ورود ترکان داشته است، این ایام را به‌خوبی توصیف کرده است: «اندر چنین ایام فتنه و فتور شریفان مالیده شوند و دونان با دستگاه گردند و هر که را قوتی باشد هرچه خواهد می‌کند و کار مصلحان ضعیف شود و بدحال گردند و مفسدان توانگر شوند» (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۱۸۹). چنین وضعیتی را جوینی و سعدی نیز به‌کرات مطرح کرده‌اند و اسباب آن را عدم رعایت خویشکاری بر مبنای تخصص و کاردانی می‌دانند: «در چنین زمانی که قحط‌سال مروت و فتوت باشد و روزبازار ضلالت و جهالت... هر آزادی بی‌زادی و هر رادی مردودی و هر نسیمی بی‌نصبی و هر حسینی نه در حسابی... و هر باتمیزی در دست هر فرومایه گرفتار» (جوینی، ۱۳۸۲: ۶/۱).

سعدی نیز همین بحران را در قالب حکایتی این‌گونه بیان می‌کند:

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام	هرکس از گوشه‌ای فرا رفتند
روستازادگان دانشمند	به وزیر پادشاه رفتند
پسران وزیر ناقص عقل	به گدایی به روستا رفتند

(سعدی، ۱۳۶۲: ۱۵۴)

مطابق این حکایت، جامعه از انتظام پیش‌ساخته‌ای برخوردار بوده است که با پیدایی فتنه و آشوبی تعادلش به هم می‌خورد. به‌گونه‌ای که فرودست‌ترین افراد بدون کم‌ترین تخصص و

توانایی حتی مهم‌ترین مشاغل کشوری را در اختیار می‌گیرند و در سوی دیگر کاردندان و اهل فن مجبور به پرداختن به مشاغل پست می‌شوند یا در عزلت و انزوا به سر می‌برند.

تدبیر و خردورزی در به‌کارگماردن کارگزاران

در دوره‌ای که تاریخ‌نگاری ایران رو به افول بود، جوینی مورخی شایسته محسوب می‌شود که روایتش از تاریخ در عین ایجاز، دقیق و ریزبینانه است (حسن‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۴۴-۱۴۲). وی در شرح سبب حمله چنگیزخان به ممالک سلطان محمد خوارزمشاه، وقتی ماجرای عزیمت تجار مغول به شهر اترار و کشته‌شدن ایشان را بیان می‌کند، بر بی‌تدبیری سلطان در گماشتن حاکم این شهر صحه می‌گذارد. او در ابتدا بیان می‌کند که امیر شهر «اترار»^۱ اینال جق (ملقب به غایرخان)، «یکی از اقارب مادر سلطان، ترکان‌خاتون»^۲ بوده است (جوینی، ۱۳۸۲: ۶۰ / ۱). جوینی رابطه خویشاوندی و نه لیاقت و کردانی را در این انتصاب اثرگذار می‌داند. به‌خصوص که اعمال و رفتار ترکان‌خاتون و دخالت‌های بی‌مورد او در امور ملک‌داری، یکی از عوامل ضعف و انحطاط حکومت سلطان به‌شمار می‌رفته است (اقبال، ۱۳۸۴: ۹۴). چنگیزخان در ازای قتل تجار، خواهان تسلیم غایرخان شده بود، اما خوارزمشاه به‌خاطر ترس از رؤسای لشکری که از نزدیکان غایرخان بودند و نیز قدرت و نفوذ ترکان‌خاتون که مانع از این کار می‌شد، درخواست چنگیز را نپذیرفت و در یک اقدام نابخردانه فرستادگان چنگیز را هم کشت (همان: ۲۴-۲۳).

یکی از خویشکاری‌های مهم پادشاه این است که در گماشتن افراد برای امور مهم نهایت تدبیر را داشته باشد و از تبعیض و اعمال سلیقه اطرافیان بپرهیزد. در واقع این امر جلوه‌ای از دادگری پادشاه محسوب می‌شد که کارگزاران را به مقتضای توانمندی و تربیت آنان برگزیند و به‌طور مستمر بر رفتار ایشان نظارت نماید. سعدی در پندنامه‌ای شهریار را نسبت به پیامد عدول از این کارویژه مهم آگاه می‌کند. «تفویض کارهای بزرگ به مردم ناآزموده نکند که پشیمانی آرد» (سعدی، ۱۳۶۲: ۸۷۵). در بوستان نیز همین اندرز را به شاه گوشزد می‌کند:

به خردان مفرمای کار درشت	که سندان نشاید شکستن به مشت
رعیت‌نوازی و سرلشکری	نه کاری است بازیچه و سرسری
نخواهی که ضایع شود روزگار	به کارنادیده مفرمای کار

(همان: ۲۵۰)

۱. اترار نامی است که قبل از استیلای مغول، مسلمین به شهر فاراب می‌دادند (اقبال، ۱۳۸۴: ۲۳).

۲. گویا برادرزاده ترکان‌خاتون بود (اقبال، ۱۳۸۴: ۲۳).

یا به حاکم توصیه می‌کند که اگر خواهان مملکتی آراسته و به‌سامان است، نباید کارهای بزرگ و مهم را به اشخاص تازه‌کار و بی‌تجربه بسپارد:

گرت مملکت باید آراسته مده کار معظم به نوخاسته (همان‌جا).

جوینی در ادامه بیان می‌کند که به دلیل بی‌پروایی یکی از تجار، غایرخان «متغیر می‌شده است و بر خویش می‌پیچیده و نیز طمع در مال ایشان کرد» (جوینی، ۱۳۸۲: ۱ / ۶۱). این نشان از عدم ثبات شخصیتی و طمع‌ورزی غایرخان دارد. جوینی با مطرح کردن این معایب غایرخان، در واقع بر اهمال سلطان نسبت به کارویژه خویش که همانا برگزیدن شایستگان برای امور مهم است، دست می‌گذارد. جوزجانی نیز ضمن بیانی تقدیرگرایانه، عامل اصلی این تهاجمات را غدر حاکم اترار می‌داند. «چون حق تعالی خواسته بود، غدر را سبب خراب‌شدن دیار اسلام گرداند» (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۲ / ۱۰۴). سعدی نیز از ثامت طبع چنین افرادی که علی‌رغم ثروتی که نصیبشان می‌شود، همچنان چشم طمع به اموال دیگران دارند، می‌نالد و توصیه می‌کند که خوی این اشخاص دگرگون نخواهد شد:

مپندار اگر سفله قارون شود که طبع لئیمش دگرگون شود (سعدی، ۱۳۶۲: ۳۴۰).

به نظر می‌رسد که سعدی در باب اول بوستان که در زمینه عدل و تدبیر و رأی سخن گفته است، باوقوف بر ماجرای شهر اترار، یادآوری می‌کند که دست‌اندازی و طمع در اموال بازرگانان و کشتن رسولان که نشان از بی‌تدبیری و بی‌خردی حاکم داشت، عواقب جبران‌ناپذیری برای سرزمین و مردم به بار آورده است:

شهنشه که بازارگان را بخست در خیر بر شهر و لشکر بیست
نکو بایدت نام و نیکی قبول نکودار بازارگان و رسول

(همان: ۲۱۲)

در ادامه با صراحت بیان می‌کند که اگر حکام، باب دوستی و مذاکره را ببندند باید منتظر جنگ و پیکار باشند:

طمع کرد بر مال بازارگان بلا ریخت بر جان بیچارگان
چو اقبالش از دوستی سر بتافت به ناکام دشمن برو دست یافت
ستیز فلک بیخ و بارش بکند سم اسب دشمن دیارش بکند

(همان: ۲۳۱)

بدین ترتیب بی‌تدبیری در سپردن امور مهم به اطرافیان ناشایست، تخطی از قانون اشته بود و دخالت اشخاصی چون مادر سلطان، باعث ازبین‌رفتن نظم و امنیت اجتماعی شد و خسارت‌های زیادی به بار آورد. جوینی در ادامه بحث به صراحت بر بی‌خردی سلطان محمد و

تفکر نکردن نسبت به عاقبت فرامین و دستوراتش تأکید می‌کند: «سلطان نیز بی‌تفکر به اباحت خون ایشان مثال داد و مال ایشان حلال پنداشت و ندانست که زندگی حرام خواهد شد بلکه وبال و مرغ اقبال بی‌پروبال؛

هرآن‌کس که دارد روانش خرد سر مایه کارها بنگرد (جوینی، ۱۳۸۲: ۱ / ۶۱).
در این سخنان تنها بی‌تدبیری و عدم مآل‌اندیشی سلطان محمد مطرح نیست؛ بلکه چنان‌که در اندیشه ایرانی اراده شاه همه‌جا حکم قانون را داشت و پادشاه خود بزرگ‌ترین قاضی به‌شمار می‌رفت (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۱۶۷)، وی نتوانسته بود به کارویژه خویش عمل کند. سعدی با همین پیش‌زمینه‌ها می‌گوید:

مُدبِّر^۱ که قانون بد می‌نهد تو را می‌برد تا به دوزخ دهد
مگو ملک را این مُدبِّر بس است مُدبِّر^۲ مخوانش که مُدبِّر^۲ کس است
سعید آورد قول سعدی به جای که ترتیب ملک است و تدبیر رای
(سعدی، ۱۳۶۲: ۲۷۸)

حاکم خردمند وظیفه دارد تا کارگزارانی را برای اداره امور کشور برگزیند که از هر حیث شایسته آن موقعیت و مقام باشد و موجب آسایش خلق و رضایت خداوند گردد:
ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دست‌ها برخداست (همان: ۲۱۲).
نهد عامل سفله بر خلق رنج که تدبیر ملک است و توفیر گنج (همان: ۳۵۴).
وی در گلستان به شهریار پیشنهاد می‌دهد:
به کارهای گران مرد کاردیده فرست که شیر شرز درآرد به زیر خَم کمند (همان: ۱۶۰).
سعدی به‌طور صریح پادشاه را خطاب قرار می‌دهد که کارها را به افراد خردمند واگذار کند:

پندی اگر بشنوی، ای پادشاه در همه عالم به از این پند نیست
جز به خردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست (همان: ۱۷۲).
با دقت در گفتمان جوینی و سعدی مشخص می‌گردد که نه سلطان محمد و نه غایرخان، هیچ‌کدام نتوانستند در آن مقطع حساس تاریخی به خویشتکاری خود عمل نمایند تا از پیدایی آن بحران جلوگیری کنند. جوینی در چنین مواقعی مدارا و نرمی را پیشنهاد می‌دهد تا مانع از ادبار و بدبختی گردد: «از راه کیاست و دها ابتدای این کار را به رفق و مدارا تلقی باید نمود مگر آتش این فتنه پیش از استعلا انطفایی پذیرد و باد نکبا نکبت پیش از آنک خاک امن و

۱. مُدبِّر به معنی تدبیرکننده، صاحب تدبیر، چاره‌گر (دهخدا، ذیل لغت مُدبِّر).

۲. مُدبِّر به معنی نافرمانی‌کننده، عاصی، بدبخت، کسی که اعمال وی اثر بد کند (دهخدا، ذیل لغت مُدبِّر).

فراغت از عرصه گیتی ببرد راکد شود.

درشتی و تندی نیاید به کار به نرمی برآید ز سوراخ مار» (جوینی، ۱۳۸۲: ۳/ ۴۲-۳).
سعدی نیز بر همین قاعده حکم می‌دهد و به سیاست و تدبیر در برخورد با دشمن توصیه می‌کند:

همی تا برآید به تدبیر کار مدارای دشمن به از کارزار (سعدی، ۱۳۶۲: ۲۴۷).
سعدی و جوینی توقع داشتند تا پادشاه که از لحاظ خرد، دانایی و آگاهی سرآمد دیگران است، در چنین موقعیت حساس و براساس وظیفه‌ای که داشت، بهترین تصمیم را اتخاذ کند تا کشور و مردم از گزند دشمنان محفوظ مانند یا کم‌ترین آسیب را ببینند؛ در غیر این صورت نیروی فره در او زایل خواهد شد و راهی جز سقوط و نابودی در پیش نخواهد داشت.
بنابراین با تازش مغولان، نظم اجتماعی موجود در جامعه از بین رفت، آشوب و بی‌نظمی همه‌جا را فراگرفت و لاقل تا زمان اصلاحات غازان‌خان تداوم داشت (رحمتی و فلاحی، ۱۳۹۴: ۸۸-۸۹). ویرانی، کشتار، نابودی زیرساخت‌ها، از بین رفتن صنوف، حیرت و... آن‌چنان دگرگونی پدید آورده بود که جوینی در دیباچه جهان‌گشا می‌آورد: «و به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون مدارس درس مندرس و معالم علم منطمس گشته و طبقه طلبه آن در دست لگدکوب حوادث پای‌مال زمانه غدار و روزگار مکار شدند و به صنوف صروف فتن و محن گرفتار و در معرض تفرقه و بوار مَعْرَض سیوف آبدار شدند و در حجاب تراب متواری ماندند

هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد زانک اندر دل خاکند همه پر هنران»

(جوینی، ۱۳۸۲: ۱/ ۳).

سعدی نیز در گلستان به نگون‌بختی و زمانه دون و روزگار بوقلمون اشاره می‌کند که نشان از دغدغه مشترک ایشان دارد: «و دست‌های تغابن بر یکدیگر همی مالید که این چه بخت نگون است و طالع دون و ایام بوقلمون» (سعدی، ۱۳۶۲: ۱۳۶).

به استناد گفته جوینی، در این مقطع که مدارس فرسوده شده و اهل علم از میان رفته و صاحبان فن و هنر هلاک گردیده‌اند، فضا برای مزوران و فرومایگان فراهم شد تا خود را برکشند و مناصب و اموری را که شایستگی‌اش را نداشتند، به دست گیرند. این امر از اضمحلال ساختارهای جامعه و برهم خوردن نظم موجود حکایت دارد که جوینی به خوبی توصیف کرده است: «کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند و تَحَرُّمُز و نَمِیمت را صرامت و شهامت نام کنند. هر یک از ابناء السوق در زی اهل فسوق امیری گشته و هر مُزدوری دستوری و هر مزوری وزیری و هر مُدبری دبیری و هر مُستدفی مستوفی و هر مُسرفی مشرفی و هر

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۳، شماره ۳۱، بهار و تابستان ۱۴۰۲ / ۲۵۳

شیطانی نایب دیوانی و هر کون خری سرِ صدری و هر شاگرد پایگاهی خداوند خُرمت و جاهی و هر فراشی صاحب دوربازی و هر جافی کافی و هر خسی کسی و هر خسیسی رئیسی و هر قادری قادری و هر دستاربندی بزرگوار دانشمندی و هر جمالی از کثرت مال با جمالی و هر جمالی از مساعدت اقبال با فسحت حالی

آزاده دلان گوش به مالش دادند وز حسرت و غم سینه به نالش دادند
پشت هنر آن روز شکستست درست کین بی‌هنران پشت به بالش دادند
(جوینی، ۱۳۸۲: ۱ / ۵-۴).

در این جا سخن از گوش مالی شدن آزاده‌دلان و حسرت خوردن و اندوهگین شدن ایشان می‌رود که در واقع حکایت از ضایع شدن انتظام جامعه و زوال اصل خویشکاری دارد. سعدی نیز از چنین شرایطی ناخرسند است و توصیه می‌کند که چنین جایگاهی شایسته افراد بی‌هنری که بر مناصب کشوری تکیه زده‌اند نیست و نباید آن‌ها را به حساب آورد:

گر فریدون شود به نعمت و ملک بی‌هنر را به هیچ کس مشمار (سعدی، ۱۳۶۲: ۱۰۵).

لذا برای بهبود و اصلاح اوضاع کشور به حاکم پیشنهاد می‌دهد: «هنرمندان را نکو دارد تا بی‌هنران راغب شوند و هنر پرورند و فضل و ادب شایع گردد و مملکت را جمال بیفزاید» (همان: ۸۷۷)

مصاحبت با خردمندان و دوری گزیدن از سفله‌گان

جوینی و سعدی به طور مداوم پادشاه و حاکم را به هم‌نشینی و مصاحبت با بزرگان و خردمندان فرامی‌خوانند و از ملازمت با سفله‌گان و فرومایگان برحذر می‌دارند؛ چراکه رعایت این اصل در مقبولیت و فرهنگ ایشانشان و بالعکس، بسیار تأثیرگذار است. خردمندان و فرزندانگان، شهریار را از آسیب‌های احتمالی آگاه ساخته و او را به سمت کارویژه‌هایش سوق می‌دهند، درحالی‌که اشخاص فرومایه جز زیان و ادبار چیزی برایشان به ارمغان نمی‌آورند.

اردشیر بابکان می‌گوید «برای منش شاه، هیچ چیز زیان‌مندتر از هم‌نشینی بی‌خردان و سخن‌گویی با فرومایگان نیست؛ زیرا همان‌گونه که سخن‌گفتن با دانشمندان بزرگوار نژاده بهتری یابد، از هم‌نشینی پستان فرومایه، بدتری بیند و چندان زیان به آن رسد که هر نیکی از آن زدوده شود» (عهداردشیر، ۱۳۴۸: ۱۰۵). سعدی در باب هشتم گلستان همانند اردشیر، پادشاهان را به هم‌نشینی خردمندان محتاج می‌داند: «ملک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزکاران کمال یابد. پادشاهان به صحبت خردمندان محتاج‌ترند که خردمندان به قربت پادشاهان» (سعدی، ۱۳۶۲: ۱۷۲) و در جایی دیگر حاکم را از رفاقت با مردم ناپرهیزکار برحذر

می‌دارد؛ چون خوی آن‌ها در او اثر خواهد کرد: «مردم متهم ناپرهیزکار قرین و رفیق خود نگرداند که طبیعت ایشان درو اثر کند» (همان: ۸۷۵). سعدی کسانی را شایسته هم‌نشینی با پادشاه می‌داند که از کمالات جسمانی و اخلاقی برخوردار باشند. «جلس خدمت پادشاهان کسانی سزاوار باشند عاقل، خوب‌روی، پاک‌دامن، بزرگ‌زاده، نیک‌نام، نیک‌سرانجام، جهان‌دیده، کارآزموده، تا هرچه از او در وجود آید پسندیده کند» (همان: ۸۷۳). همچنین می‌گوید:

رسم و آیین پادشاهان است که خردمند را عزیز کنند (همان: ۸۲۲).

جویی نیز با یادآوری این کارویژه مهم پادشاه، او را به پرهیز از شریران و بدگوهران و حتی مجازات ایشان تشویق می‌کند. چراکه آن‌ها هیچ سود و فایده‌ای برای حکمران نخواهند داشت و نیکی در حقشان نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد: «و نیکی در شریران تأثیر نکند؛ چون تخم که در زمین شوره پراکنند هیچ بر ندهد و به تواتر ابر اثر نکند و چیزی نروید» (جویی، ۱۳۸۲: ۴۹/۳).

سعدی نیز همین توصیه را مطرح می‌کند و معتقد است که مصاحبت با بدان اقدامی بیهوده است که سرمایه و کار را از بین می‌برد:

زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم و عمل ضایع مگردان (سعدی، ۱۳۶۲: ۴۲).

وی همچنین پادشاه را در سپردن کارهای بزرگ به فرومایه‌گان ناآزموده به‌خاطر نداشتن تخصص و توانایی لازم، منع می‌کند:

ندهد هوشمند روشن‌رأی به فرومایه کارهای خطیر

بوریا باف اگرچه بافنده است نبرندش به کارگاه حریر (همان: ۱۶۲).

نیز:

ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخوری

با فرومایه روزگار مبر کز نی بوریا شکر نخوری (همان: ۴۱).

سعدی به‌طور مکرر نسبت به پرهیز از سفله‌گان هشدار می‌دهد، چراکه آن‌ها را بی‌ثمر و زیان‌رسان می‌داند و بر این باور است که حتی باید با آن‌ها برخورد قهرآمیز شود:

سر سفله را گرد بالش منه سر مردم آزار بر سنگ به

مکن با بدان نیکی ای نیکبخت که در شوره، نادان نشاند درخت (همان: ۳۰۹).

نیز:

دریغ است با سفله گفت از علوم که ضایع شود تخم در شوره بوم (همان: ۹۹).

نظم و سامان‌مندی از منظر جویینی و سعدی

جویینی و سعدی دوران بی‌نظمی و آشوب ناشی از تهاجم اولیه مغولان را تجربه کرده، یا از دیگران شنیده بودند؛ ولی هرکدام به نوعی عصر انتظام مدنظرشان را مطالبه می‌کردند. جویینی دوران پیش از حمله مغول را عصر انتظام امور می‌داند، چنان‌که می‌گوید: «و در ایام متقدم که عقد دولت فضل و مدعیان آن منتظم بود»^۱ (جویینی، ۱۳۸۲: ۱/۳). دوره‌ای که به قول او «بسیط زمین عموماً و بلاد خراسان خصوصاً که مطلع سعادات و مبرات و موضع مرادات و خیرات بود و منبع علما و مجمع فضلا و مربع هنرمندان و مرتع خردمندان...» بوده است. اما اکنون که هجمه مغولان را پشت سر گذاشته، می‌گوید: «جمعی که به حکم فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ دَارِنْدَ باقی ماندند» (همان: ۱/۴). به‌خصوص که اوضاع نواحی غربی قلمرو مغولان آشفته بود و دستگاه واقعی کشوری در این سرزمین‌ها بنا نهاده نشد (اشپولر، ۱۳۷۴: ۲۷۹).

اما جویینی در جلد سوم جهان‌گشا که به شرح وقایع جلوس منکوقاآن و رویدادهای سلطنت او و اعزام هولاکو به بلاد غربی مربوط است، از انتظام امور و سامان‌دهی اوضاع سخن می‌گوید. وی منکوقاآن را پادشاهی دادگستر می‌نامد که عدل نوشیروانی را می‌گستراند و قواعد شهریاری و ملک‌داری را از نو برپا می‌کند. «ذکر جلوس پادشاه هفت‌کشور و شهنشاه دادگستر منکوقاآن بر تخت خانی و گستردن بساط عدل نوشیروانی و احیای مراسم جهان‌داری و تمهید قواعد شهریاری» (جویینی، ۱۳۸۲: ۳/۱۲). ایشان منکوقاآن را با القاب و عناوین شهریاران ایرانی می‌ستاید و او را با شاهان آرمانی ایران همانند می‌سازد. «و پادشاه کشور چون خسرو تنها رو در خانه شرف بر تخت بخت و سریر سروری متمکن شده و بر مسند دولت تکیه زده» (همان: ۳/۳۴) یا درجایی دیگر به خاطر عدالت و آبادگری به دست آمده، او را مورد ستایش قرار می‌دهد:

خسروا ملک بر تو خرّم باد کلّ گیتی تو را مسلّم باد

از تو آباد ظلم ویران گشت به تو بنیاد عدل محکم باد (همان: ۳/۳۷).

جویینی، منکوقاآن را حاکمی فرهمند که از جانب خداوند برای این امر برگزیده شده است، معرفی می‌کند: «حقّ جلّ و علا چون خواهد که یک کس را از جمله بندگان خویش سرور کند و تاج پادشاهی و افسر شاهنشاهی بر سر او نهد تا به واسطه انصاف و معدلت او جهان خراب معمور شود... و چون از عالم علوی به مقام سفلی آید نهاد او را در مهّاد عقل و کیاست

۱. در جامع‌التواریخ نیز اوضاع و احوال اواخر دولت خوارزمشاه توأم با امنیت و رفاه توصیف شده است (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱/۴۷۱-۲).

پرورش دهد...» (همان: ۱۲/۳). همچنین در ذکر جلوس منکوقاآن که می‌گوید: «چون صنایع بدایع الهی نهال پادشاهی را در جویبار و جَعَلْنَاكُمْ مُلُوكًا ثابت اصل و سامی فرع گردانیده» (همان: ۲۱/۱)؛ با کاربرد عبارت عربی «وَجَعَلْنَاكُمْ مُلُوكًا» که مأخوذ از آیه ۲۰ سوره مائده هست، تأکید بر آن دارد که مسند پادشاهی فقط از جانب خداوند به شخص تفویض می‌گردد و سامی بودن فرع است (محمودی، ۱۴۰۳: ۴۳).

وی بر عقلانیت و عدالت منکوقاآن که از بایسته‌های شاه آرمانی در اندیشه ایرانی به‌شمار می‌رفت، تأکید می‌ورزد و برای پایداری دولتش دست به دعا برمی‌دارد: «حق تعالی اروغ او را به تخصیص منکوقاآن که پادشاهی بس عاقل و عادل است سال‌های بی‌متهی در کامرانی عمر دهد و شفقت او بر سر خلائق پاینده دارد» (همان: ۱۶/۱). توصیف جوینی از شخصیت و ایام زمامداری منکوقاآن به‌گونه‌ای است که در پرتو خویشکاری‌اش تمام امور عالم انتظام یافته و حتی جانوران و جمادات نیز از آن بهره‌مند گشته‌اند. «و چون به فرخی و یمن پادشاه جهان خرشیدوار در اوج مکنت در چهار بالش مملکت نشست همّت عالیه اقتضای آن کرد که حالی آسایشی و رفاهیتی به انواع جانوران و اجناس جمادات رسد» (همان: ۳۱/۳).

جوینی در مسیر تمجید از منکوقاآن حتی راه مبالغه در پیش می‌گیرد: «چون به مبارکی پادشاه جهان منکوقاآن بر تخت کامرانی آرام گرفت و عقود معدلت و انصاف انتظام یافت... مثل این پادشاه در نفاذ امر و نهی جز ممکن و دراز عمر نتواند بود» (همان: ۸۵/۳). از نگاه او، منکوقاآن پادشاهی است که به‌نحو مطلوبی به خویشکاری خود عمل کرده و نظم، آرامش، امنیت و رفاه را به ارمغان آورده است. «چون امور عالم به واسطه عدل او نظام یافت و مواد مشیوشات ضمایر خلائق انحسام پذیرفت و فتنهای برخاسته بیمن جلوس او نشسته و دست عدوی و فساد بسته گشت» (همان: ۸۵-۶/۳).

نکته قابل توجه این که دادگری منکوقاآن در چارچوب اندیشه ایران‌شهری با حفظ منافع گروه‌ها و طبقات و در راستای رعایت اصل کاردانی و توان‌مندی افراد صورت می‌پذیرد. «و غلبه خلائق بسیار و قضایای هریک بی‌شمار و حوایج مختلف بود ایشان را زیادت مقام می‌افتاد کتبه و کارگزاران را امور متفاوت بود بعضی محظوظ و بهره‌مند و جمعی محروم و مستمند می‌ماند، از آنجا که فرط اعتنا و دل‌بستگی و وفور اهتمام و مرحمت پادشاه مشفق اقتضا کند که تمامت بندگان هریک بر حسب مقدار و اندازه ارتزاق او بانصیب باشند مثال فرمود تا هرچه به تفحص امور و دعاوی جمهور متعلق باشد امیر منکسار نوین با جمعی دیگر از امرا کاردان بدان مهم قیام نماید و قاعده داد و عدل را مهّم دارد» (همان: ۸۶/۳).

یا وقتی از پیدایی معضلات پس از مرگ قاآن سخن می‌گوید، معتقد است که امرای مغول

به این نتیجه رسیدند که باید مقام خانی را به کسی بسپارند که اهلیت داشته باشد و نیک و بد و خیر و شر کار دیده باشد و امور را با عقل و تدبیر رتق و فتق کند. لذا منکوقاآن را حائز چنین شرایطی می‌داند: «کار خانیّت به حسن رأی جهان‌آرای او قرار و نظام گیرد و مصلحت ولایت و رعیت به یمین عزیمت و تدبیر گره‌گشای او قوام پذیرد،

خود پدید است در جهان باری کار هر مرد و مرد هر کاری» (همان: ۱۹-۱۳).

در منابع دوره اسلامی بر خویشکاری فرمانروا در راستای برقراری امنیت و اجرای عدالت در بین مردم به‌عنوان یکی از اصول اندیشه سیاسی ایران‌شهری تأکید شده است (نک. طبری، ۱۳۶۳: ۱۱/ ۵۰۵۱؛ ابن‌طقطقی، ۱۳۶۰: ۳۳). از دیدگاه جوینی نیز برقراری نظم و امنیت که از طریق نگاه‌داری مرزها و سرکوب ملاحده و تبهکاران حاصل می‌شد، موجب فرهمندی حاکم و حمایت دین از او می‌گردید. چنانچه وقتی هولاکو از جانب منکو به غرب گسیل شد و به قلاع اسماعیلیه حمله‌ور گردید تا به‌زعم جوینی ملاحده را سرکوب نماید، او را دارای فرّ و آیین خسروی معرفی کرده و با القاب و عناوین بسیار می‌ستاید و در فتح‌نامه الموت آورده است: «باری جل جلاله و عمّ نواله به‌واسطه حرکت و عزیمت پادشاه خجسته فر و شاه دادگستر

آنک دین تیغ او قوی دارد فرّ و آیین خسروی دارد

هولاکو که براق همت عالیش فرق ثریا بساید» (همان: ۱۱۴/۳).

درنهایت جوینی زمین را میراث خداوند می‌داند که به منکو سپرده شده و او نیز بر حسب وظیفه دادگری و دین‌یاری‌اش امور عالم و بازار اهل اسلام را رونق بخشیده است: «یعنی مفاتیح مملکت إنّ الأرض لله یورثها من یشاء من عباده در دست مقدرت شاهنشاه اعظم شاه بنی‌آدم خان خانان عرب و عجم منکوقاآن که مدت بقای عمرش تا انقراض عالم باد نهادند تا بسیط روی زمین به عدل شامل او بار دیگر زیب و زینت گرفت و کار عالمیان عموماً و به تخصیص روزبازار اهل اسلام رونق و طراوت یافت» (همان: ۱۵/۳).

سعدی نیز در آرامش شیراز که حاصل تدبیر اتابکان سلغری فارس بود به تمجید از حاکم و نظم برساخته‌اش می‌پردازد. با مرگ سعدبن‌زنگی، ابوبکر پسر سعد به تخت نشست. وی فرمانروایی عادل و دین‌پرور بود و با درایت و عاقبت‌اندیشی، پارس را از تهاجم مغولان مصون داشت (وصاف، ۱۳۴۶: ۹۱) در این مقطع تاریخی، پارس امن و آرام بود و فراریان از سراسر ایران به آنجا پناه می‌آوردند (خیراندیش، ۱۳۸۰: ۱۲۶). بر همین اساس وقتی سعدی از سفر دورودراز خویش به شیراز برمی‌گردد، اوضاع را چنین می‌بیند:

چو باز آمدم، کشور آسوده دیدم ز گرگان به در رفته آن تیزچنگی

خط ماهرویان چو مُشک‌تتاری
به نام ایزد آباد و پُر ناز و نعمت
درون، مردمی چون ملک‌نیک‌محضر
بپرسیدم این کشور آسوده کی شد؟
چنان بود در عهد اول که دیدی
چنین شد در ایام سلطان عادل

سر زلف خوبان چو درع فرنگی
پلنگان رها کرده خوی پلنگی
برون، لشکری چون هژبران جنگی
کسی گفت: سعدی! چه شوریده رنگی
جهانی پُر آشوب و تشویش و تنگی
اتابک ابوبکر بن سعد زنگی
(سعدی، ۱۳۶۲: ۷۵۵)

سعدی در دیباچه گلستان، ابوبکر بن سعد را سایه خدا بر روی زمین می‌داند که پارس به لطف وجودش از گزند مصون مانده و مأمن دیگران است.

اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست
تا بر سرش بود چون تویی سایه خدا
امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک
مانند آستان درت مأمن رضا
(سعدی، ۱۳۶۲: ۳۱-۳۰).

او نیز همچون جوینی، حاکم عصر خویش را با پادشاهان ایران باستان همانند می‌سازد و کارویژه‌های شاه آرمانی را به او نسبت می‌دهد.

سزد گر به دورش بنازم چنان
جهانبان دین پرور دادگر
سر سرفرازان و تاج مهان
گر از فتنه آید کسی در پناه
که سید به دوران نوشین روان
نیامد چو بوبکر بعد از عمر
به دوران عدلش بناز، ای جهان
ندارد جز این کشور آرامگاه
(همان: ۲۰۶).

سعدی، ابوبکر بن سعد را شهریاری خردمند و نژاده می‌داند که با خویشکاری‌هایش جهانی امن و عاری از بیداد را ساخته است. دین‌یاری و دادگری بوبکر کارویژه‌ای است که دوران او را با عصر فریدون قابل مقایسه می‌گرداند:

چنویسی خردمند فرخ‌نژاد
نبینی در ایام او رنج‌ه‌ای
کس این رسم و ترتیب و آیین ندید
فریدون با آن شکوه، این ندید
ندارد جهان تا جهان است، یاد
که نالد زیب‌داد سرپنجه‌ای
(همان: ۲۰۷-۲۰۶).

در چنین شرایطی است که سعدی برای پایداری دولت و مُلک ممدوح خویش دست به دعا برمی‌دارد:

جهانت به کام و فلک یار باد
جهان آفرینت نگهدار باد
درونت به تأیید حق شاد باد
دل و دین و اقلیمت آباد باد (همان‌جا)

نتیجه‌گیری

ساختار سیاسی‌اداری ایران در دوره باستان از انتظام و انسجام دیرینه‌ای برخوردار بود. این ساختار که بر مبنای اندیشه ایران‌شهری استوار گردیده بود به انحای مختلف در دوره اسلامی نیز تداوم یافت. باورمندی به قانون‌اشه و نظام خویشکاری یکی از ارکان اساسی این نظام فکری را تشکیل می‌داد. با مطالعه منابع تاریخی و ادبی دوره اسلامی متوجه می‌شویم که اندیشمندان ایرانی همواره نسبت به اضمحلال انتظام جامعه حساسیت داشته و تلاش کرده‌اند این امر را به حکام و کارگزاران یادآور شوند. یکی از این مقاطع تاریخی قرن هفتم هجری است که با تهاجم مغولان سامان جامعه از بین رفت و جوینی و سعدی که از نخبگان عصر بودند همین وظیفه را برعهده گرفتند که در آثارشان انعکاس یافته است.

جوینی که در جریان کامل اتفاقات ناشی از تهاجم مغولان قرار داشت، در جلد اول و دوم تاریخ جهان‌گشا به تفصیل در این مورد توضیح می‌دهد و نگرانی‌های خود را ابراز می‌دارد. وی در دربار مغولان مشاغل مهمی را عهده‌دار بود و به اسناد و مدارک دولتی دسترسی داشت و حتی بسیاری از رویدادها را دیده و تجربه کرده بود؛ لذا به‌خوبی می‌دانست که نظم و سامان‌مندی امور اداری و سیاسی جامعه به‌کلی از بین رفته و برای بهبود آن نیازمند فرمانروایی مقتدر است که در چارچوب اندیشه ایران‌شهری به خویشکاری‌های مطرح شده برای شهریار ایرانی بپردازد. بر همین اساس در جلد سوم جهان‌گشا، منکوقاآن را شهریار مطلوب و آرمانی مدنظر خویش می‌بیند که به انتظام و سامان‌دهی جامعه پرداخته است. جوینی، منکوقاآن را حاکمی می‌داند که توانسته است با خویشکاری‌هایش به صفات و بایسته‌های شاه آرمانی در اندیشه ایران‌شهری متصف شود و به‌کرات او را با القاب و عناوینی چون پادشاه جهان، پادشاه دادگستر، پادشاه خردمند و عاقل و غیره مورد تعریف و تمجید قرار می‌دهد.

به‌نظر می‌رسد که سعدی نیز خواهان یک پادشاه آرمانی است که در پرتو خویشکاری‌اش همه امور جامعه انتظام یابد. در واقع به‌نوعی شهر آرمانی تحت لوای حاکمیت شهریار آرمانی می‌اندیشید؛ لذا جامعه و الگوی مطلوب فرمانروایی موردنظر سعدی در آن مقطع زمانی، شیراز و به‌طورکلی فارس بود که با درایت اتابکان سلغری و مشخصاً ابوبکر بن سعد توانسته بود از یورش مغولان در امان بماند. امنیت و آرامشی که در پرتو اقدامات ابوبکر در فارس ایجاد شده بود باعث شد تا خویشکاری‌های او در آثار سعدی بازتاب گسترده‌ای یابد و به‌عنوان نمونه

کامل شهریاری معرفی گردد. در حقیقت سعدی از یک‌سو آسیب‌های حاکمیت موجود در جامعه بحران‌زده عصر خویش را بازگو می‌کند و از سوی دیگر فرمانروایی ابوبکر بن سعد را به‌عنوان الگوی مطلوب پیشنهاد می‌دهد. بر همین اساس به‌طور مکرر از شخصیت و خویشکاری‌هایش تمجید می‌کند و او را با عناوینی چون شاهنشاه المعظم، شاه جهان‌پناه، سایه‌کردگار و مولی الملوک العرب و العجم می‌ستاید.

منابع

- اوستا (۱۳۸۷) گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، چاپ ۱۲، تهران: مروارید.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی (۲۵۳۵) *تاریخ کامل*، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۰) *تاریخ فخری در آداب ملک‌داری و دولت‌های اسلامی*، محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۴) *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ ۵، تهران: علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴) *تاریخ مغول*، چاپ ۸، تهران: امیرکبیر.
- پطروشفسکی، آی‌بی (۱۳۶۶) «اوضاع اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره ایلخانان»، *تاریخ ایران کمبریج*، زیر نظر جی.آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، جلد ۵، تهران: امیرکبیر.
- تاریخ شاهی* (۲۵۳۵) تصحیح محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ثعالی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۷۲) *شاهنامه کهن (پارسی غررالسیر)*، به‌اهتمام محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- جوزجانی، منہاج‌الدین سراج (۱۳۴۳) *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ ۲، کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- جوینی، محمد (۱۳۸۲) *تاریخ جهان‌گشا*، تصحیح محمد قزوینی، چاپ ۳، جلد ۳، تهران: دنیای کتاب.
- حسن زاده، اسماعیل (۱۳۸۰) «اندیشه مشیت الهی در تاریخ‌نگاری اسلامی، مطالعه موردی تاریخ جهان‌گشای جوینی»، *تاریخ اسلام*، (۱)۲، ۱۶۶-۱۳۳.
- حسن زاده، اسماعیل (۱۳۸۸) «مصلحت عمومی در اندیشه خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی»، *انجمن ایرانی تاریخ*، (۱)۱، ۷۰-۳۰.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۰) «سعدی و سلغریان»، *سعدی‌شناسی*، دفتر ۴، ۱۳۱-۱۲۲.
- دینکرت پنجم (۱۳۸۶) ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: معین.
- دینکرت سوم (۱۳۸۱) ترجمه فریدون فضیلت، تهران: فرهنگ دهخدا.
- دینوری، احمد بن داود (۱۳۸۱) *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی‌دامغانی، چاپ ۵، تهران: نی.
- رحمتی، محسن؛ فلاحی، وحید (۱۳۹۴) «تأثیر اصلاحات غازان بر وضعیت کشاورزی قلمرو ایلخانی».

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۳، شماره ۳۱، بهار و تابستان ۱۴۰۲ / ۲۶۱

تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء، ۲۵(۲۶)، ۷۱-۹۸.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۷۳) جامع‌التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.

رضایی‌راد، محمد (۱۳۸۹) مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، چاپ ۲، تهران: طرح نو.
سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله (۱۳۶۲) کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ ۳، تهران: امیرکبیر.
سیفی‌هروی، سیف‌بن‌محمد (۱۳۸۳) تاریخ‌نامه هرات، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: اساطیر.
طباطبایی، جواد (۱۳۹۵) تأملی درباره ایران، جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران: مینوی خرد.

طبری، محمدبن‌جریر (۱۳۶۳) تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ۲، تهران: اساطیر.
عهد اردشیر (۱۳۴۸) پژوهش احسان عباس، ترجمه محمدعلی امام‌شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴) شاهنامه، تصحیح ژول مول، چاپ ۶، تهران: علمی و فرهنگی.
فرنیغ دادگی (۱۳۶۹) بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس.

فضلی‌نژاد، احمد (۱۳۹۲) «بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی دوره ایلخانان»،
تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهراء، ۲۳(۱۲)، ۱۷۹-۱۴۹.

کنت، رولاند.گ (۱۴۰۰) فارسی باستان، ترجمه سعید عریان، چاپ ۳، تهران: علمی.
گیرشمن، رومن (۱۳۷۹) ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ ۱۲، تهران: علمی و فرهنگی.
ماسه، هانری (۱۳۶۹) تحقیقی درباره سعدی، ترجمه حسن مهدوی اردبیلی و غلامحسین یوسفی،
چاپ ۲، تهران: توس.

مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۹۹) شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران: هرمس.
محمودی، علیرضا (۱۴۰۳) «سخن دستور گریز مؤثر در تاریخ جهان‌گشای جوینی»، متن‌شناسی ادب
فارسی، ۱۶(۱)، ۵۲-۳۵.

مینوی‌خرد (۱۳۵۴) ترجمه احمد تفضلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
نامه تنسر به گشنسب (۱۳۵۴) تصحیح مجتبی مینوی، تهران: خوارزمی.

نسوی، محمدبن‌احمد (۱۳۸۴) سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ ۳، تهران:
علمی و فرهنگی.

نظام‌الملک، ابوعلی حسن‌طوسی (۱۳۴۷) سیاست‌نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ ۲، تهران: بنگاه
ترجمه و نشر کتاب.

نظامی‌گنجوی، الیاس‌بن‌یوسف (۱۳۹۵) کلیات نظامی‌گنجوی، تصحیح حسن وحیددستگردی، تهران:
سپهر ادب.

نیولی، گرادو (۱۳۹۱) «فر / فره»، ترجمه سعید انواری و سپیده رضی، هفت آسمان، ۱۴(۵۳)، ۱۱۷-
۱۰۱.

وصاف‌الحضرة، عبدالله‌بن‌فضل‌الله (۱۳۴۶) تحریر تاریخ وصاف، عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد

۲۶۲ / تحلیل و تبیین گفتمان خویشکاری در متون تاریخ‌نگاری و ادبی... / کوه‌کن و صفری

فرهنگ ایران.

یوسفی، آرش؛ فضل‌نژاد، احمد؛ خیراندیش؛ عبدالرسول (۱۴۰۱) «از نجیب‌زاده وحشی تا مرد هزاره: تاریخ‌نگاری مطالعات نوین غربیان درباره امپراتوری مغول»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء، ۳۲ (۳۰)، ۳۲۱-۳۵۶.

Bailey, H.W. (1948). *Zoroastrian Problems in the ninth century books*, Oxford University Press, Oxford.

List of sources with English handwriting

- Avestā (2008), Translated & Annotated by Jalil Doostkhah, 12th edition, Tehran: Morvārīd Pub.
- Ahd-e Ardešīr (1969), Research by Ehsan Abbas, translated by Mohammad Ali Imam Shushtri, Tehran: Anjoman-e Aṭāre mellī.
- Bailey, H.W. (1948). Zoroastrian Problems in the ninth century books, Oxford University Press, Oxford.
- Dīnavarī, A. (2002), Aḵbār ul- ṭiwāl, translated by M. Mahdavi Damghani, 5th edition, Tehran: Ney pub.
- Dīnkart (The fifth book) (2007), translated by Jale Amouzgar and Ahmad Tafazoli, Tehran: Mo'īn Pub.
- Dīnkart (the third book) (2002), translated by Fereydoun Fazilat, Tehran: Farhang-e Dehḡodā pub.
- Ībn Aṭīr, E. (1976), Al Kāmīl, translated by Abu Al-Qasem Halat, Tehran: Mo'assessah Maṭbū'āṭī 'Elmī pub.
- Ībn Teqtaqā, M. (1981), Al-Faḡrī, translated by M. Vahid Golpayegani, second edition, Tehran: Bongāh-e Tarjomeh va Našre ketāb.
- Fazlinejad, Ahmad (2012), A Study of the Representation of Kiyamid Aspect in the Historiography and Epic Poetry of Ilkhanid Era, The Journal of Historical Perspective & Historiography, Vol 23, no12, (pp.149-179).
- Ferdowsī, A. (1995), Šahnāmeḡ, edition by J. mol, 6th edition, Tehran: 'Elmī & Farhangī pub.
- Farnbaq Dādegī (1990), Bundahīšn, written by Mehrdad Bahar, Tehran: Ṭūs pub.
- ḡūzjānī, Menḡāj Al-Dīn Serāj (1964), Ṭabaqāt-e Nāšerī, edited by Abdulhaei Habibi, second edition, Kabul: Afghan History Association.
- ḡūweynī, 'Alā ul-dīn, 'Aṭāmalek (2003), Tārīḡ-e ḡāḡāngōšā-ye ḡūweynī, edited by Mohammad Qazvīnī, 3 Volume, Tehran: Donyā-ye Ketāb pub.
- Hassanzadeh, Esmael (2001), "Divine will in Islamic Historiography", Islamic History Quarterly, Second year, no one, (pp.133-166).
- Hassanzadeh, Esmael (2009), Public Interests in khaje Rashid al-Din Fazlolah Hamedani's Political Thought, pajooheshnameh anjoman irani Tarikh, first year, no one, (pp 30-70).
- Eqbal Ashtiani, Abbas (2005), Mongol History, 8th edition, Tehran: Amīr Kabīr pub.
- Ghirshman, Roman (2000), L'Iran, Des Original Al'Islam, Translated by Mohammad Moin, 12th edition, Tehran: 'Elmī & Farhangī pub.
- Gnoli, Gherardo, (2012), "FARR (AH)", translated by Saeed Anvari and Sepideh Razi, Haft Asman Quarterly, Vo 14, No 53.
- Kent, Roland G. (2016), Farsi Bastan (grammar, texts, dictionaries), translated by S. Oryan, second edition, Tehran: 'Elmī Pub.
- Kheirandish, Abd Al-Rasūl (2010), " Sa'di and Salgharian", Sa'di Studies Magazine, Book IV.
- Mahmoodi, Ali reza, An Effective Evasive Wording in the History of Jahangosha Joveyni, Textual Criticism of Persian Literature, Vol.16, issue 1, No 61.
- Massé, Henri (1990), Essai sur le poete Saadi: suivi d'une bibliographie, translated by Hassan Mahdavi Ardebili and Gholamhossein Yousefi, second edition, Tehran: Ṭūs pub.
- Minoy-e Kherad (1975), translated by Ahmad Tafazoli, Tehran: Bonyād-e Farhang Iran pub.
- Mojtabaei, F. (2020), Plato's Kallipolis and ideal kingship in ancient Iran, Tehran: Hermes Pub.
- Nasavī, Moḡammad b. Aḡmad (2005), Sīrat-e ḡalāl al-Dīn Mīnkubernī, corrected by Mojtaba Minovī, third edition, Tehran: 'Elmī & Farhangī pub.
- Nāmeḡ-e Tansar be Gošnasb (1975), corrected by Mojtaba Minovī, Tehran: ḡārazmī.
- Petroshevski, I.P. (2016), "Socio-economic conditions of Iran during the Ilkhanate period", History of Iran, Cambridge, under the supervision of G.A. Boyle, translated by Hassan Anoushe, Tehran, Amīr Kabīr, vol.5.
- Nezām ul-Molk, Abū 'Alī ḡasan Ṭūsī (1968), Sīāsatnāmeḡ, edited by Hubert Dark, second

- edition, Tehran: Bongāh-e Tarjomeh va Našre ketāb pub.
- Nezāmī Ganjavī, Elyās b. Yūsuf (2015), *Kolliyāt-e Nezāmī Ganjavī*, edited by Hasan Vahid dastgerdi, Tehran: Sepehr-e Adab pub.
- Rahmati, Mohsen; Vahid Fallahi (2014), The Effects of Ghazan Reforms On Agricultural State of Ilkhanid territory, *Journal of History of Islam and Iran*, Alzahra University, Vol 25, no 26.
- Rašīd al-Dīn Fazlollāh Hamadānī (1994), *ĵāmī' ul-Tawārīq*, corrected by Mohammad Roshan & Mostafa Mousavi, Tehran: Alborz pub.
- Rezaeirad, Mohammad (2010), Basics of political thought in rationalization of mazdaei, 2nd Edition, Tehran: Tarḥ-e nū pub.
- Sa'dī, Mošleh b. 'Abdollāh (1983), *Kolliyāt-e Sa'dī*, revised by Mohammad Ali Foroughi, third edition, Tehran: Amīr Kabīr pub.
- Seifī Heravī, Seif b. Moḥammad (2004), *Tārīqnameh Herat*, corrected by Gholamreza Tabatabaei Majd, Tehran: Asāṭīr pub.
- Ṭa'ālibī Marḡanī, H. M. (1993), *Šāhnāmeḥ-e kohan (Pārsī-e Gorar al-Sīyar)*, edited by Mohammad Rouhani, Mashhad: Ferdowsi University pub.
- Spuler, Bertold (1995), *Die Mongolen in Iran: Politik, Verwaltung und Kultur der Ilchanzeit 1220-1350*, translated by Mahmoud Mir Aftab, 5th edition, Tehran: 'Elmī & Farhangī pub.
- Ṭabarī, Moḥammad b. jaṛīr (1984), *Tārīq-e Ṭabarī*, translated by Abolqasem Payandeh, second edition, Tehran: Asāṭīr pub.
- Tabatabaei, Javad (2015), thought about Iran, Vol One: A Preface to the Theory of Iran's Decline, Tehran: Mīnū-ye kerad pub.
- Tārīq-e Šāhī* (1976), edited by M. I. Bastani Parizi, Tehran: Bonyād-e Farhang Iran pub.
- Yousefī, Arash; Ahmad, Fazlinejad; Abd Al-Rasūl Kheirandish (2022), "from a savage nobleman to a man of the millennium: historiography of modern western studies about the Mongol Empire", *The Journal of Historical Perspective & Historiography*, year 32, no 30, autumn and winter, (pp.321-356).
- Vaššāf ul-Ḥažrah, 'Abdollāh b. Fazlollāh (1967), *Taḥrīr-e Tārīq-e Vaššāf*, Abdulmohammad Ayati, Tehran: Bonyād-e Farhang Iran pub.

References in English

- Bailey, H.W. (1948). *Zoroastrian Problems in the ninth century books*, Oxford University Press, Oxford.



©2023 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

**Analysis and explanation of "Khish-kari" discourse in historical and literary texts of the first half of the 7th century AH
(Case study of Juwayni's Jahan-gusha, Sa`di's Bustan & Gulestan)¹**

Mahmoodreza Koohkan²
Masoud Safari³

Received: 2024/05/17
Accepted: 2024/09/26

Abstract

One of the characteristics of the Iranian real estate system is the belief in the order and organization of social affairs based on the "Asha" law and the "Khish-Kari" system. This was an effective model for politicians in all periods of Iran's history. But in times like the invasion of "An- Irani" tribes, this structure was challenged. In such a situation, the Iranian elites have tried to recreate and teach the lost model to the new rulers. With the invasion of the Mongols in the 7th century, many infrastructures and administrative and political affairs were destroyed. In this research, with a descriptive-analytical method and citing library sources, an attempt is made to answer the question that at this point, what was the position of paying attention to the principle of "Khish-Kari" to restore the orderliness of society's affairs in the thought and works of Juwayni and Sa`di? The findings of the present research show that the main concern of Juwayni and Sa`di at this stage of Iran's history is the disorder and disintegration of the existing structures of society, which is partly a result of the ignorance and inattention of the Mongol rulers and agents to the "Khish-kari" system. Therefore, by creating historical and literary works, while providing pieces of advice and instructions as well as introducing successful models of rulership, they have tried to reform the anarchists in a way.

Keywords: "Khish-kari", Mongols, Historical and literary texts, Juwayni, Sa`di.

1. DOI: 10.22051/hph.2024.47143.1727

2. Assistant professor, Department of History, Payam-e Noor University, Tehran, Iran.
(Corresponding Author): mrkoohkan@pnu.ac.ir

3. Assistant professor, Department of History, Abadeh Branch, Islamic Azad University Abadeh, Iran. msafari@iaubadeh.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507